



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسّی طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه‌ی هفتاد و چهارم؛ شنبه ۱۳۹۲/۱/۱۷

انفال بودن اراضی مفتوح در زمان خلفاء بنا بر اشتراط اذن امام

بیان کردیم طبق صحیح‌ه‌ی محمد بن مسلم که فرمود: امیرالمومنین علیه السلام در مورد ارض عراق به سیره‌ای عمل کردند که آن سیره، امام برای سایر اراضی مفتوح بعد از زمان رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد، پس هر زمینی که در زمان خلفاء فتح شده، گرچه بدون اذن امام علیه السلام باشد، تعبداً و تنزلاً ارض خراجی محسوب شده و مانند ارض عراق است که به نص روایت، ملک مسلمین می‌باشد. ولی کسانی که به صحیح‌ه‌ی محمد بن مسلم استناد نکرده‌اند، دچار مشکل شده و بعضی مانند شیخ طوسی رحمته الله ملتزم به انفال بودن اراضی مفتوح در زمان خلفاء شده است. عبارت ایشان در *المبسوط* این چنین است:

و علی الروایة التي رواها أصحابنا أن كل عسكر أو فرقة غزت بغير أمر الإمام فغنمت يكون الغنيمة للإمام خاصة هذه الأرضون و غيرها مما فتحت بعد الرسول إلا ما فتح في أيام أمير المؤمنين إن صح شيء من ذلك يكون للإمام خاصة، و يكون من جملة الأنفال التي له خاصة لا يشركه فيها غيره.

اما بعضی مانند شیخ انصاری رحمته الله وجوه دیگری برای اثبات خراجی بودن مفتوحات بیان کرده‌اند که به شرح ذیل می‌باشد:

وجوه مرحوم شیخ رحمته الله برای اثبات خراجی بودن اراضی مفتوح در زمان خلفاء

۱. فتوحات در زمان خلیفه‌ی ثانی - که اغلب فتوحات را تشکیل می‌دهد - به اذن امیرالمومنین علیه السلام بوده

است^۱ که دو شاهد می‌توان بر آن اقامه کرد:

الف: روایت جابر الجعفی در خصال^۲ شیخ صدوق^۳:

أتى رأسُ اليهودِ عليَ بنَ أبي طالبٍ عليه السلام عندَ مُنصرفِهِ عنَ وَقعةِ النَّهروانِ وَهُوَ جالسٌ فِي مَسْجِدِ الكُوفَةِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنَ أَشْيَاءَ لَأَ يَعْلَمَهَا إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٌّ قَالَ: سَلْ عَمَّا بَدَأَ لَكَ يَا أَخَا اليَهُودِ قَالَ: إِنَّا نَجِدُ فِي الكِتَابِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا بَعَثَ نَبِيًّا أَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مَنْ يَقُومُ بِأَمْرِ أُمَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْ يَعْهَدَ إِلَيْهِمْ فِيهِ عَهْدًا يَحْتَذِي عَلَيْهِ وَيَعْمَلُ بِهِ فِي أُمَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَمْتَحِنُ الْأَوْصِيَاءَ فِي حَيَاةِ الْأَنْبِيَاءِ وَيَمْتَحِنُهُمْ بَعْدَ وَفَاتِهِمْ فَأَخْبَرَنِي كَمْ يَمْتَحِنُ اللَّهُ الْأَوْصِيَاءَ فِي حَيَاةِ الْأَنْبِيَاءِ وَكَمْ يَمْتَحِنُهُمْ بَعْدَ وَفَاتِهِمْ مِنْ مَرَّةٍ وَإِلَى مَا يَصِيرُ آخِرُ أَمْرِ الْأَوْصِيَاءِ إِذَا رَضِيَ مَحْتَتَهُمْ؟

امیرالمؤمنین عليه السلام بعد از بازگشتشان از واقعه‌ی نهروان، در حالی که در مسجد کوفه نشسته بودند، بزرگ یهودیان خدمت حضرت آمد^۳ و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین می‌خواهم از شما درباره‌ی چیزهایی سؤال کنم که جز نبی یا وصی نبی، پاسخ آن را نمی‌داند. حضرت فرمودند:

۱. کتاب المکاسب، ج ۲، ص ۲۴۳:

الظاهر أن أرض العراق مفتوحة بالإذن كما يكشف عن ذلك ما دل على أنها للمسلمين، وأما غيرها مما فتحت في زمان خلافة الثاني، وهي أغلب ما فتحت، فظاهر بعض الأخبار كون ذلك أيضاً بإذن مولانا أمير المؤمنين عليه السلام وأمره، ففي الخصال في أبواب السبعة، في باب أن الله تعالى يمتحن أوصياء الأنبياء في حياة الأنبياء في سبعة مواطن، و بعد وفاتهم في سبعة مواطن
و الظاهر أن عموم الأمور إضافي بالنسبة إلى ما لا يقدر في رئاسته مما يتعلق بالسياسة، و لا يخفى أن الخروج إلى الكفار و دعاءهم إلى الإسلام من أعظم تلك الأمور، بل لا أعظم منه.

۲. الخصال، ج ۲، ص ۳۶۴:

حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ التُّوفَلِيُّ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدٍ قَالَ: قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُبَيْدَةَ عَنْ عَمْرٍو بْنِ أَبِي الْمُقَدَّامِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْحَارِثِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ عَمْرٍو بْنِ أَبِي الْمُقَدَّامِ عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: أَتَى رَأْسُ اليَهُودِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عِنْدَ مُنصرفِهِ عَنَ وَقعةِ النَّهروانِ

۳. ظاهر این روایت آن است که یهودی در مسجد کوفه - با آن عظمتی که آن مسجد دارد - خدمت امیرالمؤمنین عليه السلام می‌رسد، پس معلوم می‌شود این‌که گفته می‌شود نباید کافر به مسجد راه داده شود، مسأله‌ی روشنی نیست و بعضی عبارات بر خلاف آن دلالت می‌کند، بدین جهت بعضی احتیاط کرده و گفته‌اند احتیاط آن است که کافر را راه ندهند، مگر این‌که جهت خاصی داشته باشد. از جمله روایاتی که می‌توان از آن استفاده کرد اگر جهت خاصی داشته باشد می‌توان راه داد، این روایت است.

هرچه می‌خواهی پپرس ای برادر یهود! عرض کرد: ما در کتاب [خودمان] می‌یابیم که خداوند عزوجل وقتی پیامبری مبعوث می‌کند به او وحی می‌کند که از اهل بیت خودش کسی را برگزیند که بعد از او قائم به امر امتش باشد و عهد ببندد که طبق آن درباره‌ی امتش بعد از او رفتار کند و خداوند عزوجل اوصیاء را هم در حیات انبیاء و هم بعد از وفات آنان امتحان می‌کند، پس به من بگوئید چند بار خداوند اوصیاء را در زمان حیات انبیاء و چند بار بعد از وفات آنان امتحان می‌کند و بعد از این که راضی به امتحان آنان شد، چه اتفاقی می‌افتد؟

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ الَّذِي فَلَقَ الْبَحْرَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَئِنْ أَخْبَرْتُكَ بِحَقِّ عَمَّا تَسْأَلُ عَنْهُ لَتُفَرَّنَّ بِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: وَالَّذِي فَلَقَ الْبَحْرَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَئِنْ أُجِبْتُكَ لَتُسَلِّمَنَّ؟ قَالَ نَعَمْ.

حضرت به او فرمودند: قسم به آن خدایی که الهی غیر او نیست و دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات را برای موسی علیه السلام نازل کرد، آیا مسائلی که پرسیدی به حق جواب دهم به آن اقرار می‌کنی؟ عرض کرد: بله. فرمودند: قسم به آن خدایی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات را برای موسی علیه السلام نازل کرد، اگر جواب بدهم اسلام می‌آوری؟ عرض کرد: بله.

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَمُنُّحِنُ الْأَوْصِيَاءَ فِي حَيَاةِ الْأَنْبِيَاءِ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ لِيُتَبَلَى طَاعَتُهُمْ فَإِذَا رَضِيَ طَاعَتَهُمْ وَمِحْنَتَهُمْ أَمَرَ الْأَنْبِيَاءَ أَنْ يَتَّخِذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ فِي حَيَاتِهِمْ وَأَوْصِيَاءَ بَعْدَ وَفَاتِهِمْ وَيَصِيرَ طَاعَةَ الْأَوْصِيَاءِ فِي أَعْنَاقِ الْأُمَّمِ مِمَّنْ يَقُولُ بِطَاعَةِ الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ يَمُنُّحِنُ الْأَوْصِيَاءَ بَعْدَ وَفَاةِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ لِيُتَلَوَّ صَبْرَهُمْ فَإِذَا رَضِيَ مِحْنَتَهُمْ خَتَمَ لَهُمْ بِالسَّعَادَةِ لِيُلْحِقَهُمْ بِالْأَنْبِيَاءِ وَقَدْ أَكْمَلَ لَهُمُ السَّعَادَةَ.

حضرت به او فرمودند: خداوند عزوجل اوصیاء را در زمان حیات انبیاء در هفت موطن آزمایش می‌کند تا اطاعت‌پذیری آنان را امتحان کند، پس اگر راضی به طاعت و امتحانشان شد، به انبیاء امر می‌کند آنان را به عنوان دوست در حیاتشان و وصی بعد از وفاتشان قرار دهند و طاعت اوصیاء بر عهده‌ی امت‌هایی که طاعت انبیاء را قبول دارند می‌آید. سپس بعد از وفات انبیاء نیز در هفت موطن اوصیاء را امتحان می‌کند تا مقدار صبر آنان را مورد آزمایش قرار دهد. پس اگر راضی به امتحانشان شد، امر آنان را به سوی سعادت ختم می‌کند تا آنان را به انبیاء ملحق کند در حالی که سعادت را برای آنان کامل کرده است.

قَالَ لَهُ رَأْسُ الْيَهُودِ: صَدَقْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَخْبِرْنِي كَمْ امْتَحَنَكَ اللَّهُ فِي حَيَاةِ مُحَمَّدٍ مِنْ مَرَّةٍ وَكَمْ امْتَحَنَكَ بَعْدَ وَفَاتِهِ مِنْ مَرَّةٍ وَإِلَى مَا يَصِيرُ آخِرُ أَمْرِكَ؟ ...

۱. کسی از این کلام اشتباه برداشت نکند که حضرت به یهودی خطاب برادر کردند؛ چون حضرت به او فرمودند ای برادر یهود، نه ای برادر.

بزرگ یهودیان گفت: راست گفתי یا امیرالمؤمنین، پس خبر بده چند بار خداوند شما را در حیات [حضرت] محمد ﷺ و چند بار بعد از وفات ایشان امتحان کرد و آخر امر شما به کجا ختم می شود؟ ...

حضرت از این جا به بعد شروع می کنند به بیان هفت امتحانی که خداوند عزوجل در زمان حیات رسول الله ﷺ از ایشان کردند و سپس هفت امتحان بعد از وفات رسول الله ﷺ. محل کلام در امتحان رابع بعد از وفات رسول الله ﷺ است که می فرماید:

... وَ أَمَّا الرَّابِعَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ الْقَائِمَ بَعْدَ صَاحِبِهِ كَانَ يُشَاوِرُنِي فِي مَوَارِدِ الْأُمُورِ
فَيُصَدِّرُهَا عَنِّي وَأَمْرِي وَيُنَازِرُنِي فِي غَوَامِضِهَا فَيُضِيئُهَا عَنِّي رَأْيِي لَأَعْلَمُ أَحَدًا وَلَا
يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا بِإِذْنِي فِي ذَلِكَ غَيْرِي ...

و اما امتحان چهارم ای برادر یهود! آن کسی که [عمر] بعد از رفیقش [ابی بکر] قیام به امور کرد، در امور با من مشاوره انجام می داد و در مشکلات با من مناظره می کرد و با رأی من آن را انجام می داد، در حالی که نمی دانم و اصحاب من هم نمی دانند که با احدی غیر از من در این امور مناظره کرده باشد ...

بنابراین این روایت بیان می کند که خلیفه ی ثانی کارهایش را با مشورت امیرالمؤمنین ﷺ و با نظر حضرت انجام می داد و یکی از مهمترین این امور، جنگ ها و جهادهایی است که انجام می داد، پس کشف می شود فتوحاتی که در زمان خلیفه ی ثانی محقق شده، با رضایت و بلکه به دستور مولانا امیرالمؤمنین ﷺ بوده است. در نهج البلاغه هم آمده که وقتی عمر از حضرت درباره ی حضور خود در جنگ با فارس استشاره کرد، حضرت به او فرمودند:

وَ مَكَانُ الْقَيْمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النِّظَامِ مِنَ الْخَرْزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ فَإِنْ انْقَطَعَ النِّظَامُ تَفَرَّقَ
الْخَرْزُ وَ ذَهَبَ ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَدِّ أَفِيرِهِ أَبَدًا وَ الْعَرَبُ الْيَوْمَ وَ إِنْ كَانُوا قَلِيلًا فَهُمْ كَثِيرُونَ
بِالْإِسْلَامِ عَزِيزُونَ بِالْاجْتِمَاعِ فَكُنْ قُطْبًا وَ اسْتَدِرِ الرَّحَى بِالْعَرَبِ وَ أَصْلِهِمْ دُونَكَ نَارَ
الْحَرْبِ فَإِنَّكَ إِنْ شَخَّصْتَ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ انْتَقَضَتْ عَلَيْكَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا وَ
أَقْطَارِهَا حَتَّى يَكُونَ مَا تَدْعُ وَرَاءَكَ مِنَ الْعَوْرَاتِ أَهَمَّ إِلَيْكَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكَ إِنْ الْأَعْجَامَ
إِنْ يَنْظُرُوا إِلَيْكَ غَدًا يَقُولُوا هَذَا أَصْلُ الْعَرَبِ فَإِذَا اقْتَطَعْتُمُوهُ اسْتَرْحَتُمْ فَيَكُونُ ذَلِكَ أَشَدَّ

لِكَلِبِهِمْ عَلَيْكَ وَطَمَعِهِمْ فَيْكٍ ...^۱

موقعیت کسی که زمام امور امت اسلام را به عهده دارد مانند بند تسبیح است که دانه‌ها را گرد هم آورده، اگر بند پاره شود، دانه‌ها پراکنده خواهد شد و هر کدام به کناری خواهد افتاد و بعد از آن دیگر گرد هم نخواهد آمد. امروز ملت عرب گرچه اندکند، ولی در سایه‌ی اسلام بسیارند و به خاطر یکدلی و وحدت کلمه، محکم هستند.

پس تو مانند قطب وسط آسیاب باش و با عرب آسیاب را بچرخان و با آنان و نه با حضور خودت، آتش جنگ را شعله‌ور کن، پس اگر تو از این سرزمین برای جنگ بیرون روی، عرب‌ها از اطراف و اکناف بر تو می‌شورند تا جایی که نگه‌داری مرزهایی که پشت سر می‌گذاری برای تو مهم‌تر از آن‌چه پیش رویت با آن درگیر هستی می‌شود. عجم‌ها نیز اگر تو را در میدان نبرد ببینند می‌گویند این اصل و سرکرده‌ی عرب است، اگر او را از پای در آورید، کار تمام است و راحت می‌شوید و همین باعث می‌شود آن‌ها فشار را بر تو بیشتر کنند و برای از بین بردن تو حریص شوند ...

یا باز وقتی عمر درباره‌ی خروج خود برای جنگ با روم با حضرت مشورت کرد، حضرت این‌طور

فرمودند:

إِنَّكَ مَتَى تَسِرْ إِلَىٰ هَذَا الْعُدُوِّ بِنَفْسِكَ فَتَلْقَهُمْ فَتُنْكَبَ لَهَا [يَكُنْ] تَكُنْ لِلْمُسْلِمِينَ
كَأَنفَةً دُونَ أَقْصَىٰ بِلَادِهِمْ لَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ فَاَبْعَثْ إِلَيْهِمْ رَجُلًا مِخْرِبًا وَ
أَحْفِزْ مَعَهُ أَهْلَ الْبَلَاءِ وَالنَّصِيحَةَ فَإِنَّ أَظْهَرَ اللَّهِ فَذَاكَ مَا تُحِبُّ وَإِنْ تَكُنِ الْآخِرَىٰ كُنْتَ
رَدءًا لِلنَّاسِ وَ مَثَابَةً لِلْمُسْلِمِينَ.^۲

اگر تو خود به عنوان فرمانده با سپاه جنگی به میدان بروی و بعد شکست بخوری، برای شهرهای دور دست و حدود و مرزها پناهگاهی نمی‌ماند و مرجعی نیست که به آن‌جا مراجعه کنند. پس [به جای این که خود بروی] یک مرد جنگجو را همراه سپاه بفرست و جنگ آزمودگان و خیرخواهان را همراه او بفرست، اگر خدا پیروزی داد چنان است که تو دوست داری، و اگر چیز دیگری شد [شکست خوردند]، تو پناه مردمان و مرجع مسلمانان خواهی بود.

تا آن‌جا که عمر بارها گفت «لَوْ لَأَعْلَىٰ لَهْلَكَ عُمْرٌ»^۳ یا «لَا تَبْقِنِي لِمَعْضَلَةِ لَيْسَ لَهَا عَلِيٌّ بِنِ ابْنِ طَالِبٍ»^۱

۱. نهج البلاغه (للصبي صالح)، خطبه‌ی ۱۴۶، ص ۲۰۳.

۲. همان، خطبه‌ی ۱۲۳، ص ۱۹۳.

۳. السنن الكبرى للبيهقي، ج ۷، ص ۴۴۳؛ الحاوی الكبير للماوردی الشافعی، ج ۱۲، ص ۱۱۵ و ج ۱۳، ص ۲۱۳؛ المفصل فی صنعة الاعراب

للمخشي، ج ۱، ص ۴۳۲؛ التفسير الكبير للفخر رازی، ج ۲۱، ص ۱۸؛ تفسير سماعی، ج ۵، ص ۱۵۴؛ مفاتیح الغیب للفخر الرازی، ج ۱، ص ۳۸۰؛

بنابراین از این‌ها کشف می‌شود که صغریاً اذن امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی این فتوحات بوده و مشکلی از این جهت ندارد.

بررسی سند روایت جابر الجعفی:

این روایت را که شیخ صدوق رحمته الله در *النخصال* [و شیخ مفید رحمته الله در *الاختصاص*^۲ و قاضی نعمان بن محمد بن حیون (م. ۳۶۳ ق) در *شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار علیهم السلام*^۳] نقل کرده‌اند، از لحاظ سند به خاطر افراد

المواقف للایجی، ج ۳، ص ۶۲۷ و ۶۳۶؛ شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸، ۱۳۶، ۳۴۴۰، ۳۴۶۸، ۳۴۶۹؛ جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی علیه السلام لابن الدمشقی، ج ۱، ص ۲۱۶ و ۲۳۹؛ شرح مقاصد للتفتازانی، ج ۲، ص ۲۹۴؛ *الجد الحثیث* للعامری، ج ۱، ص ۱۸۶؛ بریقه محمودیه للخدامی الحنفی، ج ۱، ص ۲۱۱؛ *نظم درر السطین* للزرنندی الحنفی، ص ۱۲۴ و ۱۲۶؛ *تمهید الاوائل فی تلخیص الدلائل للباقلانی*، ج ۱، ص ۴۷۶ و ۵۴۷؛ *العواصم من القواصم* للابوبکر بن عربی، ج ۱، ص ۲۰۳؛ *تاویل مختلف الحدیث* لابن قتیبه، ص ۱۶۲؛ *حاشیه الرمسی*، ج ۴، ص ۳۹؛ *دستور العلماء* للقاضی عبدالنبی نکر، ج ۱، ص ۸۰؛ *الاستیعاب لمعرفة الاصحاب* لابن عبد البر، ج ۱، ص ۳۳۹؛ *الریاض النضرة*، ج ۳، ص ۱۶۱؛ *ینابیع المودة* للقدوزی الحنفی، ج ۱، ص ۱۹۳ و ج ۲، ص ۱۶۶ و ج ۳، ص ۱۳۳؛ *ذخائر العقبی* للطبری، ص ۷۹؛ *فیض التقدیر للمناوی*، ج ۴، ص ۳۵۶؛ *المناقب الخوارزمی*، ص ۶۸؛ *شرح الجامع الصغیر* للشیخ محمد الحنفی، ص ۴۱۷؛ *هامش السراج المنیر و تذکرة الخواص*، ص ۸۷؛ *مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول*، ص ۱۳؛ *شرح المواقف للرجانی*، ج ۸، ص ۳۷۰؛ *تفسیر النیشابوری*، ج ۷، ص ۶؛ *تفسیر روح البیان*، ج ۹، ص ۹۴ و ...

۱. این عبارت با اختلاف اندکی در کتب مختلف شیعه و اهل تسنن آمده است، از جمله:

✓ *الکافی*، ج ۱۴، ص ۶۸۲: قال فیہ عمر: لا بقیت لمعضلة لیس لها أبو الحسن.

✓ *شرح نهج البلاغه* لابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸: و قوله لا بقیت لمعضلة لیس لها أبو الحسن.

✓ *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، ج ۱، ص ۲۰۴؛ *اصول مذهب الشیعة* للفقاری، ج ۱، ص ۴۱۵: قَالَ عُمَرُ لَأَ عِشْتُ لِمُعْضَلَةٍ لَأَ یَكُونُ لَهَا

أَبُو حَسَنٍ.

✓ *أنساب الأشراف* للبلاذری، ج ۲، ص ۱۰۰؛ *الانتصار للصحب و الآل*، ص ۱۲۳: قال عمر: لا أبقانی الله لمعضلة لیس لها أبو الحسن.

✓ *نظم درر السطین*، ج ۱، ص ۱۲۶: و كان عمر یقول اللهم لا تبقنی لمعضلة لیس لها أبو الحسن

✓ *ینابیع المودة* للقدوزی، ج ۱، ص ۲۰۴: و قال: اللهم لا تبقنی لمعضلة لیس لها علی حیا.

✓ *الحاوی* للكبیر للماوردی، ج ۴، ص ۳۱۷: قَالَ عُمَرُ: لَأَ أَحْبَابِنِیَ اللهُ لِمُعْضَلَةٍ لَأَ یَكُونُ لَهَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ حَیًّا.

۲. *الإختصاص*، ص ۱۶۳:

جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ يَعْقُوبَ الْكُوفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُبَيْدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمَقْدَامِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ الْحَارِثِ وَعَنْ جَابِرِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَقِيقَةِ قَالَ: أَتَى رَأْسُ الْيَهُودِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ صَ عِنْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنْ وَقْعَةِ النَّهْرَوَانَ ... يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ الْقَائِمَ بَعْدَ صَاحِبِهِ كَانَ يُشَاوِرُنِي فِي مَوَارِدِ الْأُمُورِ وَيُصَدِّرُهَا عَنْ أَمْرِي وَيُنَاطِرُنِي فِي غَوَامِضِهَا فِيمُضِيهَا عَلَيَّ رَأْيِي لَأَ أَعْلَمُ أَحَدًا وَلَا يَعْلَمُ أَحَدًا يُنَاطِرُهُ فِي ذَلِكَ غَيْرِي ...

۳. *شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام*، ج ۱، ص ۲۵۴ و ۳۵۴:

رواه محمد بن سلام بإسناده عن أبي جعفر محمد بن علي صلوات الله عليه: ان عليا صلوات الله عليه ذكر ما امتحنه الله عز وجل في حياة رسول الله صلى الله عليه وسلم وبعد وفاته في حديث طويل، قال فيه: ... ثم إن القائم بعد صاحبه كان يشاورني في موارد الامور و مصادرها، فيصدها عن رأيي و أمری، و لا يكاد أن يخص بذلك أحدا غيری، و لا يطمع في الأمر بعده سوى ...

متعددی از جمله یعقوب بن عبدالله الکوفی که مهمل است و موسی بن عبیده که توثیق ندارد، ناتمام است.

کلام مرحوم شیخ رحمته در اعتماد به سند این روایت

مرحوم شیخ رحمته در مورد اعتماد به سند این روایت می‌فرماید: از آن‌جا که قمیون آن را نقل کرده و به آن اعتماد کرده‌اند، در حالی که قمیون کسانی هستند که روایتی اگر ضعیف باشد در کتبشان نقل نمی‌کنند، مگر این‌که محفوف به قرائنی که به آن اعتماد می‌کنند باشد - به همین خاطر احمد بن محمد بن عیسی الاشعری القمی افرادی مانند احمد بن محمد بن خالد و سهل بن زیاد را به خاطر نقل از ضعفاء از قم بیرون کرد - پس این قرائن فی‌الجمله می‌تواند جابر ضعف سند روایت باشد.^۱

نقد کلام مرحوم شیخ رحمته

طبق این کلام مرحوم شیخ رحمته تقریباً روایتی که نتوان به آن عمل کرد باقی نمی‌ماند؛ زیرا وقتی روایتی که صرفاً صدوق رحمته در *خصال* آورده بگوئیم پس قمیون به آن اعتماد کرده‌اند که در کتبشان ادراج کرده‌اند، باید بگوئیم به طریق اولی روایات من لا یحضره الفقیه که خود شیخ صدوق رحمته ملتزم شده طبق آن فتوا می‌دهد نیز قابل مناقشه نخواهد بود و اگر من لا یحضره الفقیه این‌چنین باشد، کافی نیز به طریق اولی قابل مناقشه نخواهد بود و بقیه‌ی روایات هم که به نوعی قمیون در سند آن واقع شده‌اند قابل اعتماد خواهد بود، در حالی که این حرف باطل است؛ چراکه:

اولاً: این روایت فقط در کتاب *خصال* شیخ صدوق نقل شده^۲ و بقیه از آن نقل کرده‌اند.

۱. کتاب *المکاسب*، ج ۲، ص ۲۴۵.

و فی سند الروایة جماعة تخرجها عن حدّ الاعتبار، إلّا أنّ اعتماد القمیین علیها و روایتهم لها، مع ما عُرف من حالهم لمن تتبّعها من آنهم لا یخرّجون فی کتبهم روایة فی راویها ضعف إلّا بعد احتفافها بما یوجب الاعتماد علیها، جابر لضعفها فی الجملة.

۲. ظاهراً مراد شیخ از روایت قمیون این است که صدوق از پدرشان علی بن بابویه قمی و استادشان محمد بن الحسن بن الولید القمی و آن دو از محمد بن الحسن الصفار القمی و ایشان از سعد بن عبدالله القمی و ایشان از احمد بن الحسین بن سعید القمی^{*} نقل کرده است، پس می‌توان گفت قمیون این روایت را نقل کرده‌اند.

* رجال النجاشی، ص ۷۷.

أحمد بن الحسین بن سعید بن حماد بن سعید بن مهران، مولی علی بن الحسین رحمته، أبو جعفر الأهوازی، الملقب دندان، روی جمیع شیوخ آئیه إلا حماد بن عیسی فیما زعم أصحابنا القمیون، و ضعفه و قالوا: هو غالی و حدیثه یرف و ینکر.

✓ رجال الطوسی، ص ۸۷.

أحمد بن الحسین بن سعید روی عن جمیع شیوخ آئیه إلا حماد بن عیسی یرمی بالغلو مات بقم. امیرخانی

ثانیاً: چه دلیلی دارد که بگوییم چون نقل کرده‌اند، پس به آن اعتماد هم کرده‌اند؟! اگر فتوایی مطابق آن هم باشد، معنایش این نیست که مدرک آن، حتماً این روایت است؛ زیرا ممکن است مدرک آن وجوه دیگری باشد که ذکر خواهد شد.

ثالثاً: اگر بگوییم هر روایتی که صدوق در کتبش ادراج کرده به آن اعتماد داشته، می‌گوییم پس چرا در *من لا یحضره الفقیه* عنایت ویژه‌ای داشته و در اوّل کتاب گفته است: آن روایاتی که بینی و بین الله حجت است ایراد می‌کنم^۱ و مفهوم آن فی‌الجمله آن است که بقیه‌ی کتب من این‌طور نیست.

پس نتیجه این شد که این روایت قابل اعتماد نیست و نمی‌توانیم بگوییم خلیفه‌ی ثانی در تمام امور مهمّه با امیرالمؤمنین علیه السلام مشورت می‌کرد و با امر و اذن حضرت مشغول انجام کارها می‌شد، ولی اصل آن را نیز نمی‌توانیم منکر شویم؛ چون همان‌طور که عرض کردیم روایات متعدد و بعضی قرائن دیگری نیز وجود دارد که از مجموع آن‌ها استفاده می‌شود خلیفه‌ی ثانی فی‌الجمله در غوامض امور و مشکلات عالم اسلام با امیرالمؤمنین علیه السلام مشورت می‌کرد و فی‌الجمله طبق آن عمل می‌کرد. ولی بیش از فی‌الجمله نمی‌توان استفاده کرد. علاوه بر آن که اعتبار نیز با آن سازگار نیست که بگوییم عمر در تمام امور با دستور حضرت انجام می‌داد! هرچند مرحوم شیخ این‌طور قید زده که در همه‌ی اموری که منافات با ریاستش نداشته مانند جهاد، مشورت می‌کرد؛ ولی آن را نیز نمی‌توانیم قبول کنیم؛ چون **اولاً:** در همان جهاد نیز ممکن است رأی حضرت منافات با ریاست او داشته باشد و **ثانیاً:** اعتبار با آن سازگار نیست که بگوییم در همه‌ی امور مهمی که منافات با ریاستش نداشته نیز اطاعت می‌کرد.

ب: حضور حسنین علیهما السلام و بعضی خواص امیرالمؤمنین علیه السلام در بعضی غزوات:

دومین شاهدی که مرحوم شیخ رحمته الله برای اثبات این‌که فتوحات در زمان خلیفه‌ی ثانی به اذن امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، اقامه می‌کند آن است که حسنین علیهما السلام و بعضی خواص امیرالمؤمنین علیه السلام^۲ مانند عمّار

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱:

صَفَّتْ لَهُ هَذَا الْكِتَابَ بِحَدْفِ الْأَسَانِيدِ لِنَلَا تَكْثَرَ طُرُقُهُ وَإِنْ كَثُرَتْ فَوَائِدُهُ وَلَمْ أَقْصِدْ فِيهِ قَصْدَ الْمُصَنِّفِينَ فَنِي إِيرَادِ جَمِيعِ مَا رَوَاهُ بَلْ قَصَدْتُ إِلَى إِيرَادِ مَا أَقْتَبِي بِهِ وَأَحْكَمُ بِصِحَّتِهِ وَأَعْتَقِدُ فِيهِ أَنَّهُ حُجَّةٌ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ رَبِّي تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ وَتَعَالَتْ قُدْرَتُهُ وَجَمِيعُ مَا فِيهِ مُسْتَخْرَجٌ مِنْ كُتُبِ مَشْهُورَةٍ عَلَيْهَا الْمُعْوَلُ وَإِلَيْهَا الْمَرْجِعُ مِثْلُ كِتَابِ حَرِيْزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السَّجِسْتَانِيِّ ...

۲. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۲۳:

حدثني عمر بن شبة قال حدثني علي بن محمد عن علي بن مجاهد عن حبش بن مالك قال قال غزا سعيد بن العاص من الكوفة سنة ثلاثين يربيد

یاسر^۱ رضوان الله علیه طبق نقل تاریخ در بعضی غزوات شرکت داشتند و این دلیل بر آن است که این جهادها مرضی حضرت بوده است.^۲

نقد:

اشکالی که بر این وجه نیز وارد است آن است که:

اولاً: نهایت آن است که اثبات می‌کند بعضی جهادها مرضی حضرت بوده، نه همه‌ی آنها.

ثانیاً: حضور حسنین علیهما السلام و بعضی خواص امیرالمؤمنین علیه السلام در این غزوات از طریق معتبر به ما نرسیده، بلکه بعضی کتب تاریخ عامه مانند طبری با طرقي نقل کرده‌اند که قابل اعتماد نیست و شاید از جانب بعضی جعل شده باشد تا بگویند امیرالمؤمنین علیه السلام نیز کارهای آنان را تصویب می‌کرد، کما این‌که نظائر آن در کتبشان زیاد وجود دارد به حدی که اطمینان وجود دارد جعل کرده‌اند یا کامل و صحیح نقل نکرده‌اند.

ثالثاً: شاید حضورشان تقیّه و به خاطر وجود محاذیر بوده است.

تقریر متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی

خراسان و معه حذیفة ابن الیمان و ناس من أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و معه الحسن و الحسین و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن عمرو بن العاص و عبد الله بن الزبیر و ...

راجع: الکامل فی التاریخ لابن الأثیر، ج ۳، ص ۶؛ اسد الغابة، ج ۴، ص ۴۶؛ المنتظم لابن الجوزی، ج ۲، ص ۶۶؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۸۲؛ تاریخ الرسل و الملوك للطبری، ج ۲، ص ۴۳۸؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۲۱، ص ۱۲۴ و ...

۱. معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۹:

تُستَرُّ بالضم ثم السكون، و فتح التاء الأخرى، و راء: أعظم مدينة بخوزستان اليوم، و هو تعريب شوشتر ... و أما فتحها فذكر البلاذري أن أبا موسى الأشعري لما فتح سرق سار منها إلى تستر و بها شوكة العدو و حدهم، فكتب إلى عمر، يستمده، فكتب عمر إلى عمار بن ياسر يأمره بالمسير إليه في أهل الكوفة، فقدم عمار جرير بن عبد الله البجلي و سار حتى أتى تستر، و كان على ميمنة أبي موسى البراء بن مالك أخو أنس بن مالك، رضى الله عنه، و كان على ميسرته مجزأة بن ثور السدوسي و على الخيل أنس بن مالك و على ميمنة عمار البراء بن عازب الأنصاري و على ميسرته حذيفة بن الیمان العبسي و على خيله قرظة بن كعب الأنصاري و على رجاله التعمان ابن مقرن المزني، فقاتلهم أهل تستر قتالاً شديداً، و حمل أهل البصرة و أهل الكوفة حتى بلغوا باب تستر، فضاربهم البراء بن مالك على الباب حتى استشهد و دخل الهرمزان و أصحابه إلى المدينة بشرّ حال ...

۲. كتاب المكاسب، ج ۲، ص ۲۴۵:

مضافاً إلى ما اشتهر من حضور أبي محمد الحسن علیه السلام في بعض الغزوات، و دخول بعض خواص امیر المؤمنین علیه السلام من الصحابة كعمار في أمرهم.